

که یکی از خلفای فضل بشمار می‌آید ، تمام امیدهای خویش را به
قرا یوسف دوخته بودند . این مطلب به وضوح در کتابهای حروفی
دیده می‌شود .

چنانکه آمده ، قرا یوسف پس از آنکه بر عراق عرب استیلا
یافت ، بنا بر حملات مکرر ابابکر پسر میرانشاه " در ۸۰۲ به روم
نزد سلطان بایزید رفت و علی‌الاعلی هم در این وقت در آنجا
بود . " (۳)

از اینکه آیا در آن زمان میان این دو ملاقاتی صورت گرفته ،
اطلاعی در دست نیست . و اگر در آن زمان ملاقاتی بین آن دو
صورت گرفته باشد بعید نمی‌نماید که علی‌الاعلی از آن زمان چشم
امید بدو دوخته باشد .

علی‌الاعلی در کتاب " بشارت نامه " (۴) سال کشته شدن
میرانشاه را ۸۰۳ و در کتاب " کرسی نامه " (۵) ۸۰۹ ذکر کرده
است . کتاب دیگر وی " قیامت نامه " (۶) نیز بدون ذکر تاریخ
چگونگی کشته شدن میرانشاه را خبر داده است .

علی‌الاعلی در " بشارت نامه " از جاسوسی حروفی بنام احمد
یاد کرده ، و چنین آورده است که وی از سال " صب " (۷) یعنی از
سال ۸۰۲ به جاسوسی پرداخته و در سال ۸۰۳ خبر مرگ دجال یعنی
میرانشاه را آورده است .

جهت اهمیت موضوع ، ابیاتی از " بشارت نامه " ذیلا آورده
می‌شود . در این ابیات علاوه بر جاسوسی بنام احمد ما شاهد
چشم امید داشتن حروفیان به قرا یوسف و نیز شادمانی آنان از
منکوب شدن میرانشاه هستیم . اینک ابیات یاد شده :

" در طلب باش و مشوای ناامید

دور کز نزدیک او مژده رسید

مژده‌ی عاشق که آرد غیر یار ؟

مژده آمد از نهان و آشکار

سوره‌ی نو (۸) را حسن (۹) تفسیر کرد

بحث روم آورد و خوش تفسیر کرد

چون الف لام میم (۱۰) رو با روم کن

از سیغلب (۱۱) نکته‌ای معلوم کن

سال بضع (۱۲) آمد بگو با رومیان

ای عذارت بر کنار رومیان (۱۳)

" لله الامر " است من بعد الغلب (۱۴)

بعد از این ای طالب غالب طلب

نصرت حق را و روز مؤمنان

سَرینصر من یشا (۱۵) از من بدان

سال " صب " (۱۶) جاسوس ما را کردگار

راه داده در خلال هر دیوار

این خبر آورده است او سوی روم

که شده مغلوب آن دجال شوم

بعد از این رایات مهدی بر سما ست

کوکب اقبسال در اوج عیلاست

فهم کن از روم این سَرِ قِدم

گر چه فضل است غالب و مغلوب هم

فضل بود آن فضل مغلوب از قضا

گشت نه از آهن و زنگ و صدا

از الف لام میم او آرد خبَر

بهر آن رومش لقب کرد دادگر

فضل تا مغلوب شد ای نوجوان

ادنی الارض است (۱۷) روم نخجوان (۱۸)

چون شد او مغلوب آنجا پس یقین
 غالب آید آخر الامر آن زمین
 ست و تسعین ماه ذوالقعدة (۱۹) بدان
 روم شد مغلوب اما این زمان
 هفتمین سال است (۲۰) و بضع یوسفی (۲۱)
 میشود، آخر بدان گر کاشفی
 (سال بضع است هشتصد با سه رسید
 روح پاک آمد دم عیسی (۲۲) دمید (۲۳)
 مرگ دجال است (۲۴) و عمرش را زوال
 احمد (۲۵) آورد این خبر از ذوالجلال" (۲۶)

آنچه از اشعار فوق دریافتیم، شادمانی علی‌الاعلی از مرگ
 میرانشاه و چشم امید داشتن به قرا یوسف است. این شادی و امید
 چیزی است که حروفیان بالمجموع با علی‌الاعلی هم رائی نشان
 داده‌اند و در کتب حروفی نیز بوضوح دیده می‌شود.
 کتاب "قیامت نامه" علی‌الاعلی، از کشته شدن میرانشاه
 چنین خبر داده است:

"بشکست بت آنکه بت شکن بود او شمع و جهانش چون لگن بود
 آن عاشق حق امام عالم از بهر قصاص خون آدم (۲۷)
 چندان به نبرد کرد آهنگ کمان دیو نمود پشت در جنگ
 رفت از پی او به نیش شمشیر زد بر جگرش فکند سر زیر
 بر حلق زدش چو ضرب دیگر از تن بفکند دیو را سر
 در دم که روان بنار بسپرد عالم ز وجود رجس بسترد" (۲۸)

و اما کتاب دیگر علی‌الاعلی یعنی "کرسی نامه" کشته شدن

میرانشاه را بسال ۸۰۹ دانسته، و آنرا چنین گزارش داده است:

"حرف بسم الله چو از حق شد تمام
 شد مجدد مرقد فی ضاد و لام [فضل]
 کاف الف (۲۹) را با خود از ابجد بیاب
 هشتصد و نه تا بیاید در حساب (۳۰)
 ذات پاکی کو چنین تقریر کرد
 از لسان من هم او تقریر کرد
 پیش بعضی وعده‌ی مهدی چنین
 بود گو این دم بیا روشن ببین
 کرد از روم این غلو لشکر کشید
 ضاد هشتصد (۳۱) بضع نه (۳۲) هر کس که دید
 فی چو ظرف است ضاد هم در بضع بود
 با الف لام میم (۳۳) ضاد و طاء (۳۴) نمود" (۳۵)

و پس از چند بیت در ادامه گوید:

"چون ز ادنی الارض آمد این خیر
 هشتصد و نه را ز بضع آور به در
 بضع هم نه بود و هشتصد ضاد از اوست
 نصر فضل است این و مومن شاد از اوست
 امر از آن کردگار است پیش و پس
 علم این چون نیست حق هیچ کس
 کاف و نون آمد گواه این دلیل
 وانمود از شرح سینه این سیل

تا شود در مصر صورت پادشاه
 بر سریر یوسفی آمد اله
 هم درین تاریخ قتل مفسدون
 کرد چون از غار صبر آمد برون
 یوسف صدیق شاه کامران (۳۶)
 خواند قرآن را بترکی خوش روان " (۳۷)

قرا یوسف پس از کشته شدن میرانشاه به فتح آذربایجان
 پرداخت و سپس " قلمرو حکومت وی از مشرق به ساوه و از مغرب به
 حلب رسید . در این هنگام شاهرخ تیموری از هرات بقصد اولشکر
 کشید، قرا یوسف بمقابله او شتافت، ولی در اوجان بسن ۶۵ سالگی
 درگذشت " (۳۸) مرگ وی بسال ۸۲۳ هـ ق اتفاق افتاد .
 مولف احسن التواریخ گوید : " [قرا یوسف] مدت سلطنتش
 چهارده سال ، و مدت عمر شریفش شصت و پنج سال . مملکتش
 آذربایجان و عراق عرب و قزوین و همدان از عراق عجم ، و بعضی از
 دیار بکر . و در تاریخ وفات او گفته اند :
 وفات میر یوسف شاه تبریز
 کتابت شد به تاریخ (کتابت) " (۳۹)

ذکر این نکته نیز ضرور می نماید که حروفیان علی رغم " یوسف
 صدیق شاه کامران " خواندن قرا یوسف ، در عهد وی فعالیت
 چشمگیری انجام نداده اند و آنچه را که از فعالیت های آنان در این
 دوره میتوان یاد نمود ، تالیف برخی از آثار حروفی است .
 پس از مرگ قرا یوسف ، پسرش امیر اسکندر به سلطنت رسید
 (۸۲۳ هـ ق) . در زمان سلطنت وی سه جنگ میان وی و شاهرخ
 درگرفت که در تمامی این جنگها شاهرخ مقرون به کامیابی بود .

در اولین جنگی که درگرفت ، امیر اسکندر شکست سختی خورد
 " ولی طولی نکشید که مجددا آذربایجان را بگرفت . اسکندر در سال
 ۸۲۸ شمس الدین حکمران اخسلاط را شکست داد و در سال ۸۳۰
 سلطان احمد امیر کردستان و عزالدین شیر را مغلوب و منکوب
 نمود و شیروان و سلطانیه را ضمیمه متصرفات خود کرد . با همهی
 این احوال در مقابل شاهرخ تیموری تاب مقاومت نیاورد و شکست
 خورد (۸۳۲) . جهانشاه برادر اسکندر اگر چه در آغاز با اسکندر
 همدست بود ولی در آخر به شاهرخ پیوست . و در سال ۸۳۸ که
 شاهرخ آمد اسکندر چاره ای جز فرار ندید . شاهرخ متصرفات او را
 به برادرش جهانشاه و برادر زاده اش شاه علی داد . اسکندر در
 قلعه ای پناه برده تهیه مقاومت در مقابل دشمن خود می دید ولی
 ناگاه بدست پسرش قباد کشته شد (۸۳۹) . " (۴۰)

از فعالیت های حروفیان در عهد امیر اسکندر اطلاعی در دست
 نیست الا اینکه در سال ۸۳۰ سوء قصد نافرجامی بجان شاهرخ پسر
 تیمور نموده اند . و احتمال می رود این سوء قصد نوعی حمایت
 حروفیان از امیر اسکندر بوده باشد .

سوء قصد نافرجام حروفیان به شاهرخ پسر تیمور :

سوء قصد حروفیان به شاهرخ تیموری (۸۳۰) در زمانی صورت
 گرفت که امیر اسکندر در آذربایجان و برخی نواحی پیرامون آن
 سلطنت می کرد و چنانکه گفتیم احتمال آن می رود که این سوء قصد
 با حمایت حروفیان از امیر اسکندر بی ارتباط نبوده باشد زیرا
 امیر اسکندر ، فرزند و جانشین کسی است که حروفیان چشم امید
 خویش را بدو دوخته بودند و نیز فرزند کسی است که میرانشاه یا

بقول حروفیان دجال در جنگ با وی کشته شده است . پس می‌تواند بقای حکومت امیر اسکندر از جمله خواست‌های حروفیان بوده باشد (۴۱) علی‌الخصوص اینکه شاهرخ پسر تیمور و برادر میرانشاه است یعنی پسر و برادر کسی است که مورد خشم و نفرت حروفیان بوده است .

دکتر صادق کیا در "واژه نامه گرگانی" به نقل از کتاب "الضوء اللامع لاهل القرن التاسع" نوشته شمس‌الدین محمد بن عبدالرحمن سخاوی (۴۲) واقعه‌ی ترور شاهرخ را چنین آورده :

" [حروفیان] از بسیاری بشمارش نمی‌آیند و بداشتن نمود سپید بر سر و در تن خویش مشخص‌اند و تعطیل و مباح بودن محرمات و ترك واجبات را آشکار می‌دارند و بدان عقاید گروهی از جقتای و عجمیان دیگر را فاسد کردند و چون فساد ایشان در هرات و جز آن فزونی گرفت خاقان معین‌الدین شاهرخ پسر تیمور لنگ فرمان داد که ایشان را از شهرهای وی بیرون کنند و بدان (مردم را) بر انگیخت (۴۳) . پس دو مرد از ایشان هنگام نماز آدینه که او در مسجد جامع بود بوی حمله کردند و او را زدند و بسختی زخمی نمودند که ناچار دیر زمانی بستری شد و هم در پی آن مرد (۴۴) و آن دو مرد در همان زمان بسخت‌ترین کشتاری کشته شدند و این در عقود مقریزی آمده . " (۴۵)

مؤلف احسن التواریخ نیز از این واقعه چنین خبر داده است :

" در این سال ، شاهرخ پادشاه از مسجد جامع هرات بیرون آمده ، شخصی نمود پوش احمد لَر نام که از مریدان مولانا فضل‌الله استرآبادی بود به صورت داد خواهان در آمده ، کاغذی در دست پیش آمده آن حضرت یکی از ملازمان را فرمود که سخن او را معلوم کرده به عرض رساند . احمد لَر پیش دویده کاردی بر شکم پادشاه زد . علی سلطان پسر منگو توچین رخصت‌قتلش حاصل کرده ، مهم او

را بر وجه دل خواه بساخت و امیر علیکه کوکلتاش و امیر فیروز ترخان بر در مسجد سواره ایستاده بودند . پادشاه امیر فیروز شاه را طلب فرمود . وی سواره به مسجد در آمد و از وقوع این قضیه در حیرت افتاد و چون دید که آن حضرت داعیه دارد که در محفه نشیند به عرض رسانید که سوار باید شد و الا فتنه عظیم حادث می‌شود . زیرا که مردم در حیات و ممات تردد خواهند کرد . بنا بر آن ، آن حضرت با وجود ضعف سوار گشته از راسته بازار ملك ، به باغ زاغان [فرود] فرمودند و جراحان به علاج مشغول گشته به اندک زمانی آن حضرت صحت تمام بیافت . و در آن واقعه گفته‌اند :

سال تاریخ هشتمصد و سی بود روز جمعه پس از ادای صلوة
قصه‌ای بس عجیب واقع شد در خراسان ولی‌به شهره‌رات
کج روی در بساط چون فرزین خواست تا شهرخی‌زند شد مات " (۴۶)

شرح این واقعه در بسیاری از کتب تاریخی مربوط به آن عهد آمده (۴۷) ، و سخن بیش از این به اطالسه‌ی کلام خواهد انجامید . (۴۸)

سعید نفیسی در اشاره به ترور شاهرخ گوید :

" پیروان این طریقه گاهی بتقلید از اسمعیلیه الموت از بدخواهان خود انتقام کشیده‌اند از آن جمله (۴۹) همین واقعه هرات در ۸۳۰ بوده است . " (۵۰)

کشته شدن عضد‌الدین پسر کلمة الله هی العلیا در
واقعه‌ی ترور شاهرخ :

چنانکه دانستیم ، احمد لَر که از جمله پیروان فضل‌الله نعیمی

بود بسال ۸۳۰ شاهرخ را هدف سوء قصد خویش قرار داد و علیرغم آنکه کاردی بر شکم شاهرخ نشانید ، شاهرخ جان به قضا در نداد ، جان به در برد . در این واقعه احمد لُر را در دم و در زمان واقعه کشتند .

پس از این واقعه و تجسّساتی که صورت گرفت ، جمعی از حروفیان و از جمله خواجه عضدالدین پسر کلمة الله هی العلیا دستگیر و تماما کشته شدند و همچنین برخی از بزرگان دانش و ادب نیز مورد سوء ظن قرار گرفته به بد مهری و نفی بلد گرفتار آمدند . تواریخ بطور عموم ، نقلی یکسان از کشته شدن خواجه عضدالدین داشته‌اند و از عبارات زیرین تجاوز نمیکنند :

"خواجه عضدالدین دختر زاده مولانا فضل الله و جمعی دیگر را که با احمد لُر اتفاق کرده بودند بقتل آورده ، سوختند ." (۵۱)

حسن روملو در "احسن التواریخ" گوید :

"... و خواجه عضد الدین دختر زاده مولانا فضل الله استرآبادی و جمعی دیگر که با احمد لُر اتفاق نموده بودند ، کشته شدند ." (۵۲)

خواند میر نیز در "حبیب السیر" گوید :

"... سپس خواجه عضد الدین که دختر زاده مولانا فضل الله استرآبادی بود و جمعی دیگر از موافقان احمد لُر را مقتول بلکه محروق ساختند ." (۵۳)

از کشته شدن خواجه عضدالدین پسر کلمة الله هی العلیا و یا بقول دیگر دختر زاده فضل الله استرآبادی ، بسیاری از تواریخ مربوط به آن عهد ذیل واقعهی ترور شاهرخ یاد کرده‌اند ولیکن بطور عموم بیش از آنچه در منابع فوق آمد ، یادی نیامده است . مورخین معاصر نیز آنجا که از ترور شاهرخ سخن گفته‌اند

از خواجه عضدالدین بیش از آنچه گفتیم سخن نگفته‌اند . شیخ آقا بزرگ تهرانی صاحب کتاب "الذریعه" پس از یادی کوتاه از کلمة الله هی العلیا ، از خواجه عضدالدین چنین یاد کرده است :

"... ولهذه البنت ابن ، اسمه الخواجه عضد الدین ، قتل فی وقعة اغتیال شاهرخ بهرات بید احمد لُر فی ۸۳۰" (۵۴)
ترجمه : و این دختر را پسری است بنام خواجه عضدالدین که در واقعهی ترور شاهرخ که بدست احمد لُر که در سال ۸۳۰ صورت گرفت ، به قتل رسید .

بعقوب آژند در مقاله "حروفیان و بیداد تیموری" با استناد به "زبدة التواریخ بایسنغری ، تالیف حافظ ابرو" و "مطلع سعدین ، عبدالرزاق سمرقندی" گوید :

"مولانا مجدالدین استرآبادی گویا داماد فضل الله بوده و دختر او را به زنی داشته و خواجه عضدالدین فرزند آنها بوده است ." (۵۵)

در ادامه بایستی بگوئیم ، از جمله بنام‌ترین افسرادی که در جریان ترور شاهرخ مورد سوء ظن قرار گرفته به بد مهری و نفی بلد گرفتار آمدند ، اینانند :

۱ - قاسم انوار : شاعر و عارف نامی که به نفی بلد گرفتار آمد . (۵۶)

۲ - مولانا معروف ، خطاط بغدادی : وی را چند بار به پای دار آوردند و در نهایت در قلعهی اختیاری الدین محبوس نمودند . (۵۷)

۳ - سید صائن الدین علی ترکه : وی از علما و دانشمندان بنامی است که در برخی علوم صاحب نظر بوده و در آن علوم نیز

کتاب و رسالات متعدد تالیف نموده است . وی در کتاب "نفثة المصدور ثانی" از ادبیت و آزاری که پس از واقعه‌ی ترور شاه‌رخ بر او روا رفته سخن گفته است .

"هر کس روزی سلامی بدین فقیر کرده بود ، روی سلامت ندید ، همه را بتعذیب گرفتند و خانه را مهر کرده ، بنسده را در قلعه بجائی محبوس داشتند و هیچ آفریده را نمی‌گذاشتند که پیش این فقیر آید . مگر جمعی محصلان متشدد که چیزی می‌طلبیدند ، تا کاغذها [و] املاک همه را ستندند ، بعد از آنک چند روز تعذیب کردند با جمعی روانه گردانیدند که عیاداً باللله از تشویش و تعذیب که کردند ، سبع ضار پیش ایشان ملکی باشد . " (۵۸)

بایستی بگوئیم حروفیان در آن ایام موفق به جذب اندیشمندان ، شاعران و روشنفکران بسیاری گردیده بودند . و هم از اینروست که می‌بینیم دهها اثر حروفی از آنان بر جای مانده است .

عبدالحسین نوائی گوید :

" عده‌ای از شعرای بزرگ قرن نهم در ایران ، خاصه در آناتولی و شام از این فرقه بوده‌اند مثل رفیعی و نسیمی و تمنائی . " (۵۹)

پانوشته های بخش دوم

۱ - تاریخ ادبیات در ایران ، ذبیح الله صفا ، ج ۴ ، ص ۱۳ - ۱۴

۲ - رك : نسخه‌ی خطی حروفی در موزه بریتانیا بشماره (Or.6.381)
بنقل از : نوشته‌های حروفیان . ادوارد براون ، ترجمه : عطاءالله حسنی . آمده در : فرهنگ ایران زمین ، ج ۲۶ ، ص ۲۱۱ - ۲۱۲ و ۲۱۹ . و همچنین :
بشارت نامه علی‌الاعلی ، رك : پاورقی ۴ از بخش حاضر .

۳ - آغاز فرقه حروفیه ، هلموت ریتر ، ترجمه : حشمت مؤید ، ص ۴۸

۴ - نسخه‌ای خطی از "بشارت نامه" علی‌الاعلی در ضمن مجموعه‌ای از رسالات حروفی در موزه بریتانیا تحت شماره (Or.6.581) و در برگهای ۳۰ a تا ۶۲ b موجود است .

بنا به گفته ادوارد براون نسخه‌ی فوق یك مثنوی با حدود ۱۰۸۹ بیت است و آغاز آن چنین است :

دوش در هنگام صبح اولین با حریف حور وش بودم قرین

رك : نوشته‌های حروفیان ، پیشین ، ص ۲۱۸

نسخه‌ی خطی دیگری نیز از کتاب در ضمن مجموعه‌ای از رسائل حروفی موسوم به "مجموعه چودی" در کتابخانه پروفیسور ردولف چودی موجود است .
هلموت ریتر بکرات از "مجموعه چودی" یاد کرده است .

۵ - نسخه‌ای خطی از کتاب "کرسی نامه" در کتابخانه ملک تهران بشماره (۲۶۰۰) موجود است .

۶ - نسخه‌ای خطی از کتاب "قیامت نامه" در ضمن مجموعه‌ای از رسائل حروفی موسوم به "مجموعه چودی" موجود است .

۷ - در پاورقی صفحه ۴۷ از آغاز فرقه حروفیه سال "ضب" به غلط برابر با ۸۰۳ نوشته شده است .

۸ - از آنجائی که در قرآن سوره‌ای بنام "نو" وجود ندارد و در مقابل سوره‌ای بنام "نور" وجود دارد ، احتمال می‌رود این مصرع چنین بوده باشد : "سوره‌ی نور از حسن تفسیر کرد" . ولیکن از آنجائی که در سوره‌ی نور اشاره‌ای به روم وجود ندارد و مصرع دوم در پیوند با مصرع اول قرار می‌گیرد که : "بحث روم آورد و خوش تفسیر کرد" ، از اینرو دو احتمال می‌رود :

اول : چنانکه "سوره‌ی نور" بوده باشد ، احتمال می‌رود که علی‌الاعلی آیه‌ی ۵۵ از سوره‌ی نور را که بشارتی است بر خلافت مومنان بر زمین مد نظر داشته و آن را در پیوند با آیات آغازین سوره‌ی روم قرار داده باشد .

دوم : چنانکه "سوره‌ی نو" بوده باشد ، در پیوند با مصرع دوم ، احتمال آن می‌رود که علی‌الاعلی سوره‌ی روم را سوره‌ای "نو" نامیده باشد که آن نیز بجهت برخی همکونی‌ها میان وقایع سیاسی روز و بشارت‌های این سوره می‌تواند بوده باشد .

لازم بتذکر است این سوره مورد توجه برخی از روشنفکران اسلامی معاصر نیز بوده است و از آن جمله است دکتر شریعتی . در این خصوص می‌توانید به "پیام امید به روشنفکر مسئول (تفسیر سوره روم)" اثر دکتر شریعتی ، آمده در : (مجموعه آثار ۲۰) ص ۳ تا ۴۷ مراجعه کنید .

۹ - حسن ، اشاره به خود مولف یعنی ابوالحسن علی‌الاعلی است .

۱۰ - الف لام میم (الم) ، آیه اول از سوره روم ، و آیه اول از سوره بقره .

۱۱ - رك : سوره روم ، آیه ۳ .

۱۲ - "بضع" چند عدد بین ۳ تا ۹ را گویند . "سال بضع" بمعنای سالی اندک است . در سوره روم ، آیه ۳ "فی بضع سنین" آمده است .

۱۳ - هلموت ریتر از این مصرع چنین برداشت نموده است که : "از این عذارت معلوم می‌شود که علی‌الاعلی در آناطولی بوده است . " (رك : آغاز فرقه حروفیه ، پاورقی صفحه ۴۷)

۱۴ - رك : سوره روم ، آیه ۳

۱۵ - رك : سوره روم ، آیه ۵

۱۶ - چنانکه در پانوش ۷ گفتیم ، هلموت ریتر "ضب" را برابر با ۸۰۳ دانسته و حال آنکه در شمارش ابجد ، ض = ۸۰۰ ، ب = ۲ است . در این صورت از کلمه "ضب" ، سال ۸۰۲ مستفاد می‌گردد .

۱۷ - رك : سوره روم ، آیه ۲ و ۳

۱۸ - هلموت ریتر در توضیحی بر این بیت گوید : "یعنی از روزی که فضل مغلوب گردید روم نخجوان حکم ادنی‌الارض مذکور در قرآن را یافتسه ." (رك : آغاز فرقه حروفیه ، ص ۴۳)

۱۹ - اشاره به سال و ماه شهادت فضل است . یعنی ذیحجه ۷۹۶ هـ . ق

۲۰ - یعنی هفت سال پس از شهادت فضل است = ۸۰۳

۲۱ - اشاره به قرا یوسف است .

۲۲ - اشاره به قرا یوسف است .

۲۳ - این بیت در ضمن ابیاتی که هلموت ریتر آورده نبود و ما به نقل از "دانشمندان آذربایجان" صفحه ۳۸۷ آنرا ذکر نمودیم .

۲۴ - اشاره به مرگ میرانشاه است که آنرا به غلط و بر اساس ابیات فوق سال ۸۰۳ اعلام نموده است .

۲۵ - احمد بایستی همان جاسوسی باشد که در سال "نب" به جاسوسی پرداخته و در سال ۸۰۳ خبر مرگ میرانشاه را در افواه انداخته است . همچنین محتمل است وی همان احمد لُر باشد که در سال ۸۳۰ اقدام به ترور شاهرخ تیموری نمود .

۲۶ - رك : آغاز فرقه حروفیه ، ص ۴۶ تا ۴۸

لازم به توضیح است که محمد علی تربیت در کتاب "دانشمندان آذربایجان" صفحه ۳۸۷ ، نزدیک به نیمی از ابیات فوق را آورده ولیکن ابیات یاد شده را از "جاودان نامه منظوم" علی‌الاعلی دانسته است . وی گوید : " [علی‌الاعلی] در سنه ۸۰۲ جاودان نامه را برشته نظم کشیده و در آنجا چنین گفته است " وی آنگاه هشت بیت اخیر ابیاتی را که در متن کتاب آوردیم آورده است .

۲۷ - این دو بیت توجه و امید حروفیان را به قرا یوسف بیان می‌دارد .

۲۸ - رك : قیامت نامه علی‌الاعلی مذکور در پانوش (۶) ، به نقل از : آغاز فرقه حروفیه ، ص ۴۹

۲۹ - کاف در شمارش ابجد برابر با ۲۰ است ، و الف برابر با ۱ است . کاف الف = ۲۱ .

۳۰ - چنانکه می‌دانیم ظهور فضل بسال ۷۸۸ هـ ق بوده است . با اضافه کردن کاف الف یعنی ۲۱ به آن ، سال ۸۰۹ بدست می‌آید .

۳۱ - ضاد (ض) در شمارش ابجد برابر با ۸۰۰ است .

۳۲ - رك : پانوش ۱۲

۳۳ - رك : پانوش ۱۰

۳۴ - ضاد (ض) در شمارش ابجد برابر با ۸۰۰ است و ط (ط) برابر با ۹ ، که می‌شود ۸۰۹

۳۵ - واژه نامه کرکانی ، ص ۲۹۱

۳۶ - اشاره به قرا یوسف است .

۳۷ - واژه نامه کرکانی ، ص ۲۹۱ - ۲۹۲

۳۸ - فرهنگ معین ، ج ۶ ، ص ۱۴۴۷

۳۹ - احسن التواریخ ، رومئو ، ص ۱۲۰

۴۰ - تاریخ کامل ایران ، عبدالله رازی ، ص ۳۷۴ - ۳۷۵

۴۱ - از جمله کتابهایی که حروفیان نوشته‌اند ، کتابی است موسوم به " اسکندر نامه " . نام مؤلف این کتاب و سال نگارش آن مشخص نیست . چنانکه این کتاب در عهد سلطنت امیر اسکندر نوشته شده باشد ، راقم این سطور احتمال آن می‌دهد که عنوان " اسکندر نامه " مأخوذ از نام امیر اسکندر بوده باشد . و این خود می‌تواند حمایت حروفیان را از وی بیان دارد .

۴۲ - شمس الدین محمد بن عبدالرحمن سخاوی بسال ۹۰۲ درگذشته است . نقل قول آقای صادق کیا از روی نسخه چاپی کتاب سخاوی است که بسال ۱۳۵۴ هجری قمری در قاهره منتشر شده است .

۴۳ - پر واضح است بیرون کردن و مردم را علیه حروفیان برانگیزاندن ، کشتاری را نیز می‌تواند در پی داشته باشد .

۴۴ - مرگ شاهرخ ۲۰ سال پس از آن واقعه اتفاق افتاده است .

۴۵ - رك : واژه نامه کرکانی ، ص ۱۳ - ۱۴

۴۶ - احسن التواریخ ، حسن روملو ، ص ۱۹۲ - ۱۹۳

۴۷ - جهت اطلاعات بیشتر ، به منابعی که صادق کیا در صفحات ۲۹۷ و ۲۹۸ از واژه نامه کرکانی آورده ، مراجعه شود . و نیز در مقدسه‌ای که سعید نفیسی بر کلیات قاسم انوار آورده ، برخی از این منابع مذکور است .

۴۸ - محمد رضا فلاحی در کتاب " تحولات فکری و اجتماعی در جامعه‌ی نشوونالی ایران " به اشتباه ، ترور شاهرخ را سال ۸۴۰ هجری (۱۳۴۷ م) ذکر نموده است . (رك : تحولات فکری و اجتماعی در جامعه ... ص ۱۶۵)

۴۹ - قدر مَسَّكَم این است که حروفیان بجز ترور شاهرخ ، ترور دیگری انجام نداده‌اند . از اینرو بایستی بیان آقای سعید نفیسی را بیانی آشفته تلقی نمود .

۵۰ - رك : کلیات قاسم انوار ، مقدمه سعید نفیسی : صفحه هشتاد و نه .

۵۱ - رك : مطلع سعدین و مجمع بحرین ، ج ۲ ، بنقل از مقدمه سعید نفیسی بر کتاب " کلیات قاسم انوار " ، صفحه هفت و هشت .

۵۲ - احسن التواریخ ، ص ۱۹۲ - ۱۹۳

۵۳ - حبیب السیر ، خواند میر ، ج ۳ ، ص ۶۱۵ - ۶۱۷

۵۴ - الذریعه ، شیخ آقا بزرگ تهرانی ، ج ۹ ، بخش ۴ ، پاورقی مفحد ۱۲۱۷

۵۵ - رك : پاورقی شماره ۲۶ از مقاله : " حروفیان و بیداد تیموری " آمده در : کیهان فرهنگی ، سال ششم ، شماره اول ، ص ۵۵

۵۶ - رك : منابع و مأخذی که در مقدمه سعید نفیسی بر کلیات قاسم انوار آمده ،

۵۷ - رك : احسن التواریخ ، روملو ، ص ۱۹۴

۵۸ - سبك شناسی ، محمد تقی بهار . ج ۳ ، ص ۲۳۳

۵۹ - رك : روابط سیاسی و فرهنگی ایران و جهان در قرن هشتم و نهم هجری ، عبدالحسین نوائی ، آمده در : یادکارنامه فخرائی . ص ۸۲۴

بخش سوم :

" كلمة الله هي العليا "

www.KetabFarsi.com

کلمة الله هي العليا

از سال تولد کلمة الله هي العليا اطلاع دقیقی در دست نیست ، ولیکن از آنجائی که در برخی از منابع حروفی آمده است که فضل در وصیت نامه اش وی را جانشین خویش قرار داده است (۱) و یا بنا بر قولی ، در وصیت نامه اش نوشته است که وی را بحبالسه نکاح سید علی در آورند (۲) ، از اینرو احتمال آن می رود که وی در زمان شهادت پدرش (سال ۷۹۶) در سنین بالای ده سال بوده باشد .

کلمة الله هي العليا جانشین فضل :

چنانکه پیشتر نیز آوردیم ، برخی از منابع حروفی به ذکر این

نکته پرداخته‌اند که فضل در وصیت نامه‌اش کلمه الله هی العلیا را جانشین خویش قرار داده است ، و ما علیرغم جستجوی بسیار نتوانستیم به این وصیت نامه دست یابیم . از اینرو با استناد به شواهد و مدارک دیگری که از وجود چنین وصیت نامه‌ای حکایت می‌نمایند ، به بیان این مطلب می‌پردازیم .

و اما پیش از شروع سخن ناگزیر از ذکر این مطلب نیز هستیم که از فضل بجز وصیت نامه‌ی سابق الذکر (یعنی وصیت نامه‌ای که به جانشینی کلمه الله هی العلیا اشارت دارد) وصیت نامه‌های دیگری نیز بدست آمده است که از آنجمله وصیت نامه‌ای است که ما نیز در بخش نخست آنرا آوردیم و آغاز آن چنین است :

" يك دل از شوق سخنها دارم ، قاصدی نیست که در پیش تو تقریر کند . " (۳)

همچنین آقای عبدالباقی گل پینارلی عارف و دانشمند معاصر ترك نسخه‌ی خطی وصیت نامه فضل را که به پسرش نوشته ، از کتابخانه دانشگاه استانبول بدست آورده و در شماره دوم " شرقیات مجموعه‌سی " بطبع رسانده است . اول آن با این عبارت آغاز می‌شود :

" وصیت نامه این پدر آن است که قصه ما حالیا با حق تعالی افتاده است . . . "

و آخر آن چنین است :

" سوار دولت جاوید در گذار آمد

عنان او نگرفتند از گذار برفت " (۴)

بر ما معلوم نیست ، این وصیت نامه که ما نتوانستیم به آن دست یابیم و جز اول و آخر آن اطلاع بیشتری از آن نداریم ، آیا همان است که ذکر جانشینی کلمه الله هی العلیا در آن آمده ،

یا وصیت نامه دیگری است .

و آخر سخن آنکه ، حمید آراسلی در کتاب " عمادالدین نسیمی (زندگی و آثار ادبی او) " مدعی است که :

" هنگامیکه فضل الله نسیمی هنوز در زندان بود ، وصیت نامه‌ی خود را می‌نویسد و آنرا مخفیانه به باکو می‌فرستد . در این سند وصیت می‌کند که پیروان او و افراد خانواده‌اش هر چه زودتر باکو را ترك گویند و حتی می‌نویسد که دختر کوچکش را بحباله‌ی نکاح سید علی در آورند و آنها را از باکو دور سازند . " (۵)
وی سپس سید علی را ، همان عمادالدین نسیمی دانسته ، ادامه داده است :

" میتوان احتمال داد که نسیمی نیز پس از وصیت نامه‌ی فضل الله با دختر وی ازدواج کرده . . . " (۶)

صحت و سقم ادعای آراسلی نظر به آنکه مأخذ خود را ذکر ننموده است ممکن نیست . (۷)

حال پس از ذکر آنچه گذشت ، به سخن خویش یعنی آنچه را که برخی از منابع حروفی با اشاره به نص صریح وصیت نامه ، کلمه الله هی العلیا را جانشین فضل دانسته‌اند می‌پردازیم :

در کتاب " محرم نامه " (۸) که یکی از کتب معتبر حروفی بشمار می‌آید و قدیمی‌ترین منبعی است که در آن از کلمه الله هی العلیا یاد شده است ، بکرات از جانشینی وی و در موردی نیز از انتصاب این جانشینی بنا بر نص وصیت نامه فضل ، یاد آمده است . در این کتاب می‌خوانیم (۹) :

" . . . لاجرم قایم مقام خاتم ولایت (فضل) ، در آن صورت سبع مثانی اصل خدائی است . یعنی کلمه الله هی العلیا . چنانکه در وصیت نامه نیز ذکر او آمده است . " (۱۰)
دکتر صادق کیا در " واژه نامه کرکانی " از وی چنین یاد

کرده است :

"پس از فضل جانشینان او را فقط مظهر الوهیت میدانند و نخستین ایشان که بنام کلمة الله هی العلیا خوانده شده ، ظاهرا دختر فضل است که بنص وصیت نامه جانشین او گردیده . " (۱۱)

دکتر صادق کیا در جای دیگر از "واژه نامه" گوید :

"گویا همین کلمة الله هی العلیاست که سید اسحق در مثنویهای خویش او را می ستاید و قره العین فضل و نهال بوستان فضل می خواند و می گوید که با او همنشین ام (۱۲)

جذبه‌ی فضل الهی بین چه کرد چون من بی درد را چون کرد مرد
بی نیازم کرد از غیر خدا با خود و علم خودم کرد آشنا
همنشین قره العینش (۱۳) شدم عین بودم لاجرم عینش شدم

ولیکن گوهر یکتا یکی دان	ندانی رو وصیت نامه برخوان
نهال بوستان فضل امروز	ب عالم اوست چشم و دل بر افروز
مدان جز خاک کویش قبله‌ی دل	مدان جز آستانش کعبه‌ی دل
رضایش را نجات اخروی دان	ولایش را حیات سرمدی دان
جنابش را حریم قدس میدان	حریمش را مقام انس میدان
فلک را خاک روب درگش بین	ملک را راهداری بر رهش بین
اساس عالم وحدت چو استاد	ز فضل و عترت او کرد بنیاد"

(۱۴)

همچنانکه گفتیم در چندین جای از کتاب "محرم نامه" به جانشینی کلمة الله هی العلیا اشاره شده است و ما ذیلا مواردی را که اشارت صریح دارد می آوریم . و اما پیش از هر چیز بایستی بگوئیم :

حروفیه ظهور حق را در سه مرتبه نبوت ، ولایت ، و الوهیت

می دانند و بر این اساس نیز فضل را مظهر این الوهیت دانسته ، وصی و جانشین وی یعنی کلمة الله هی العلیا را نیز مظهری از الوهیت می دانند .

در محرم نامه سید اسحق آمده است :

" همانگونه که نهایت و ختم نبوت با آغاز و بدایت ولایت همراه است [نبوت + ولایت] ، نهایت و ختم ولایت نیز با الوهیت توأم است [ولایت + الوهیت] . همانگونه که خاتم انبیاء هم صاحب نبوت و هم صاحب ولایت است ، و نبوت بوجود او ختم می شود ، و ولایت و جانشینی او را علی حائز می گردد ، همانگونه نیز خاتم اولیاء (فضل) که هم صاحب ولایت و هم مظهر الوهیت است ، ولایت به وجودش ختم می شود . از اینرو مقام جانشینی او فقط مظهری از الوهیت است . و اولین وصی و قائم مقام او نیز کلمة الله هی العلیاست . فضل در این خصوص فرماید :

زان نبوت ، این ولایت شد پدید

ذات حق در ذات حق از حق رسید" (۱۵)

در دو موضع دیگر از کتاب "محرم نامه" چنین می خوانیم :

" در ختم اول [ختم نبوت - محمد -] ، کمال ظهور ولایت باقی بود و در ختم ثانی [ختم ولایت - فضل -] کمال ظهور الوهیت باقی است و لاجرم حضرت کلمة الله هی العلیا قائم مقام ختم ثانی است " (۱۶)

" اکنون در زمان کلمة الله هی العلیا بر یاران و نزدیکان کلمة الله هی العلیا ست که از قبول پیشگاه آستانه مقدسه او که صورتی از اصل خدایی است بدون ترك امیال نفسانی ، خود را در زمره مقیمان آستانه حجره عصمت او داخل نمایند ، زیرا او برترین

اولاد آدم است و این برتری از آن است که علم پیر در او تجلی نموده است . پس میتوان به گواهی و تأیید خاطر فیاض وی ، و فرمان بردار حضرت کلمة الله هی العلیا بود . " (۱۷)

هلموت ریتر در " آغاز فرقه حروفیه " با اشاره به کتاب " محرم نامه " گوید :

" در کتاب محرم نامه سید اسحق [. . .] غالباً از زنی با عنوان کلمة الله هی العلیا سخن می‌رود . وی قائم مقام و وصی فضل خوانده شده است ولی دارای ولایت نیست ، چه آن بوجود فضل ختم گردیده است . " (۱۸)

وی سپس ادامه می‌دهد :

" ظاهراً تنها سید اسحق است که مقام این دختر را بیش از اندازه مدح می‌نماید و گرنه در جایی دیگر ذکری از او نیست . " (۱۹)
وی آنگاه اشاراتی به آنچه در کتاب " روضه اطهار " و " دانشمندان آذربایجان " آمده ، دارد .

از شهادت فضل تا قیام کلمة الله هی العلیا :

پس از دریافت‌هایی اساسی که از بخش‌های پیشین نمودیم ، لازم است صورتی فشرده و موجز نیز از وقایع پس از شهادت فضل ارائه دهیم . این فشرده‌گی و ایجاز که پیوستگی وقایع را و در مواردی نیز توضیحات لازمه‌ای را به‌مراه دارد ، ما را در درک سریع از علل و عوامل قیام کلمة الله هی العلیا راهنمون خواهد بود .

چنانکه خواندیم ، فضل الله نعیمی بنیانگذار جنبش حروفیه

در سال ۱۲۹۶ ه . ق به فرمان تیمور و بدست پسرش میرانشاه کشته شد . حروفیان بدین مناسبت میرانشاه را دجال و مارانشاه لقب داده ، کینه‌ی او را در دل گرفتند و بجهت اذیت و آزاری که بر آنان روا می‌رفت ، بخشی از آنان مهاجرت نموده ، بخش دیگر با تقیه و پنهانکاری در وطن مألوف ماندگار شدند . و چون خبر نادرست کشته شدن میرانشاه در جنگ با قرا یوسف قویونلو بسال ۸۰۳ شیوع یافت ، حروفیان چشم امید خویش را به قرا یوسف دوختند و پیروزی وی را بر میرانشاه انتظار کشیدند تا عاقبت امیدهایشان بوقوع پیوست و میرانشاه بسال ۸۰۹ در جنگ با قرا یوسف کشته شد . کشته شدن وی حروفیان را شادمان نموده ، از قرا یوسف با عناوینی چون " یوسف صدیق شاه کامران " (۲۰) یاد نمودند .

حروفیان ، با آرامش خاطر ، در عهد قرا یوسف که سر سلسله حکومت قرا قویونلو بشمار می‌آید ، اندیشه‌های حروفی خویش را تبلیغ نموده‌اند و میتوان احتمال داد که همواره از اعتبار خاصی نیز برخوردار بوده‌اند .

پس از مرگ قرا یوسف که در سال ۸۲۳ اتفاق افتاد ، دو پسر وی به ترتیب به حکومت رسیدند ، ابتدا امیر اسکندر قرا قویونلو ، و سپس جهانشاه قرا قویونلو .

و اما در عهد امیر اسکندر که حکومتش تا سال ۸۲۳ ه . ق دوام یافت ، حروفیان با مشکل خاصی از جانب حکومت رویرو نبوده‌اند و چه بسا در آزادی کامل به تبلیغ اندیشه‌های حروفی خویش پرداخته‌اند و میتوان احتمال داد که ترور شاهرخ تیموری در هرات که توسط حروفیان بسال ۸۳۰ روی داد ، نوعی تنگاتنگی ارتباط حروفیان با امیر اسکندر بوده باشد . و در صورتی که این سوء قصد به مرگ شاهرخ می‌انجامید می‌توانست علاوه بر مانع

شدن از تهاجمات شاهرخ که پیوسته در تدارك آن بسود ، موجب قدرت یافتن امیر اسکندر و افزونی متصرفات وی گردد .

چنانکه در بخش دوم این کتاب آورده‌ایم ، شاهرخ تیموری در سال ۸۲۸ هـ . ق برای سومین بار به مناطق تحت حکومت امیر اسکندر قرا قویونلو حمله برده ، جنگی سخت را موجب گردید . در این جنگ امیر اسکندر شکست خورد و برادرش جهانشاه نیز که در ابتدا با وی همدست و هم پیمان بود ، از برادر روی گردانده ، به شاهرخ پیوست . شاهرخ ، ملک امیر اسکندر را به برادر وی جهانشاه تفویض (۸۳۹ هـ . ق) ، و بدین طریق وی را دست نشانده‌ی خویش قرار داد (۲۱) .

جهانشاه از سال ۸۳۹ تا زمان مرگ یعنی سال ۸۷۲ هجری قمری سلطنت نمود . در عهد وی و بسال ۸۴۵ قیام حروفیان تبریز به پیشوائی کلمه الله هی العلیا اتفاق افتاده است .

میتوان احتمال داد حروفیان در عهد جهانشاه از آزادی‌هائی که در عهد پدر و برادر وی داشته‌اند (یعنی عهد قرا یوسف و عهد امیر اسکندر) برخوردار نبوده‌اند که پرچم قیام برافراشته‌اند . و این نیز می‌تواند بدانجهت بوده باشد که جهانشاه دست نشانده‌ی شاهرخ بوده ، یعنی دست نشانده‌ی کسی که یکبار هدف سوء قصد حروفیان قرار گرفته است ، پس بعید نمی‌نماید که جهانشاه بجهت خوش خدمتی محدودیت‌هائی را در حوزه فعالیت‌های حروفی بوجود آورده باشد .

این محدودیت‌هاست که در نهایت حروفیان را ناچار از قیام نموده است ، و البته عوامل دیگری نیز می‌تواند در بروز این قیام سهیم بوده باشد که عامل اقتصاد و ضعف حکومت از جمله این عوامل‌اند .

قیام حروفیان تبریز به پیشوائی کلمه الله هی العلیا (۸۴۵)

تنها ممیزه‌ی قیام حروفیان تبریز که بدان اهمیت و بسزای بخشیده است ، حضور زنی است بنام کلمه الله هی العلیا در رأس قیام ، و البته در رأس قیام فرد دیگری بنام " یوسف " نیز قرار دارد .

" بزرگ‌ایشان " مولانا یوسف " نامی بود و دختر فضل الله نیز عمده آن جماعت بود . " (۲۲)

تنها منبعی که به تفصیل از قیام حروفیان تبریز خبر داده است کتاب " روضات الجنان " است . تاریخ تألیف این کتاب ۹۷۵ هجری قمری است ، یعنی ۱۳۰ سال پس از واقعه‌ی قیام ، و البته در چند متن قدیمی دیگر نیز در خصوص کلمه الله هی العلیا و یا " قیام حروفیان تبریز " مطالبی آمده که ما نص این کتب را در آخرین بخش این کتاب خواهیم آورد .

در حال حاضر فقط به آوردن بخش‌هائی از کتاب " روضات الجنان " اکتفا می‌کنیم .

حافظ حسین کربلائی (۲۳) مولف " روضات الجنان " پس از ذکر مزار پیر ترابی گوید :

" دختر مولانا فضل الله نعیمی که در زمان جهانشاه پادشاه با جمع کثیری از حروفیان کشته‌اند در همان مزار مدفون است . " (۲۴)

وی آنگاه پس از آوردن يك رباعی از دختر فضل - در مباحث آتی از آن سخن خواهیم گفت - از واقعه‌ی قیام حروفیان و چگونگی کشتار آنان خبر داده است :

" بیان این قضیه و وقوع این واقعه چنین واقع شده که در زمان سلطنت پادشاه مذکور [جهانشاه] طبقه حروفیه که منسوبند به مولانا فضل الله حروفی متخلص به نعیمی استرآبادی . . . نشو و نما می یافتند و بزرگ ایشان "مولانا یوسف" نامی بود و دختر فضل الله نیز عمده آن جماعت بود . و این طبقه مشهور به اباحت و تزندقاند و در هیچ زمان ظاهر نمی توانند شد ، احياناً در آن زمان آنچنان شده بود که فی الجمله اظهار طریق خود می کردند و با پادشاه مذکور نیز گاهی صحبت می داشته اند و بی آن نبوده که صحبت ایشان را اثری بوده ، خصوصاً در نهاد بی بنیاد عوام کالانعام . " (۲۵)

و در ادامه چنین می آورد که ، جهانشاه با اشاره ی مولانا تیلی و فتاوی دیگر علمای آذربایجان به دفع آنان برانگیخته شده است ولیکن از آنجائی که یکی از علمای آن زمان یعنی نجم الدین اسکوی ملاحظه نموده ، به قتل آنان فتوی نمی دهد ، جهانشاه نیز در دفع آنان اهتمام نمی نماید (۲۶) .

وی آنگاه متعاقب آن چنین می گوید :

" در آن زمان مجذوبی بود و سالها بود که در سرخاب کنج اعتزالی اختیار کرده و هرگز عبورش به شهر نیفتاده بود و جمیع مردم را به باطن و کرامت ولایت وی اعتقاد تمام ، در خلال این قیل و قال صباحی به تبریز تشریف آورده و منزل مولانا نجم الدین را پیدا کرده ، خود را بانجناب رساند . در غایت گرمی و حدت و شدت خطاب به وی کرد که حضرت را امشب در واقعه دیدم فرمودند که برو به نجم الدین بگو حکم بر قتل این جماعت کند که اینها مخرب دین اند و ویران کننده بنیان اهل یقین . گویند که مولانا نجم الدین که این را شنید گریه بسیار کرد و حکم بقتل ایشان نمود . قریب به پانصد کس را کشتند و سوختند ، کویند

بسیار از آنها بواسطه مصاحبت و مصادقت آن طبقه به باد فنا رفتند . " (۲۷)

نا گزیر از بیان این مطلب هستیم ، محمد جواد مشکور بدون ذکر مأخذ و با قاطعیت از گرویدن اهالی سرخاب و چرنداب به حروفیان تبریز خبر داده است . احتمال آن می رود این خبر با بهره گیری از برخی مواضع کتاب "روضات الجنان" صورت گرفته باشد . وی گوید :

" در زمان جهانشاه بن قرا یوسف ، دختر فضل الله و مردی بنام یوسف در تبریز به ترویج طریقه حروفی پرداختند و جمع کثیری از مردم دو محله سرخاب و چرنداب به ایشان بگرویدند و فتنه ی بزرگی بر پا شد و عده ای قریب پانصد تن کشتند و یا آنان را بسه آتش بسوختند و آتش فتنه فرو نشست . " (۲۸)

اشعار منسوب به کلمة الله هي العليا :

بنا بر تحقیقاتی که مؤلف بعمل آورد ، اشعار منسوب به کلمة الله هي العليا بیش از سه بیت نیست . این سه بیت عبارتند از :

این همه طمطراق کن فیکون شمه‌ای نیست پیش اهل جنون

در مطبخ عشق جز نکورا نکشند

لاغر صفتان زشت خورا نکشند

گر عاشق صادق ز کشتن مگریز

مردار بود هر آنکه خورا نکشند

در خصوص دو بیت اخیر (در مطبخ عشق . . .) بایستی بگوئیم ، بطور قطع از کلمة الله هي العليا نیست ، هر چند در برخی از منابع بنام دختر فضل بثبت رسیده است .

اول کسی که این دو بیت را بنام دختر فضل (کلمة الله هي العليا) بثبت رسانده ، حافظ حسین کربلائی است . حافظ حسین کربلائی در کتاب "روضات الجنان" که تاریخ تالیف آن ۹۷۵ هجری قمری است گوید :

" دختر فضل الله نعیمی حروفی که در زمان جهان‌شاه پادشاه با جمع کثیری از حروفیان کشته‌اند ، در همان مزار [مزار پیر

ترابی] مدفون است و این رباعی شعر اوست :

در مطبخ عشق جز نکورا نکشند

لاغر صفتان زشت خورا نکشند

گر عاشق صادق ز کشتن مگریز

مردار بود هر آنکه خورا نکشند" (۲۹)

قول صاحب "روضات الجنان" قوی است خلاف ، زیرا در کتاب "مناهج الطالبین و مسالك الصادقین" تالیف سید محمد بخاری که از جمله کتب عرفانی اوائل قرن هشتم بشمار می‌آید ، این رباعی بمناسبتی ذکر گردیده است (۳۰)

این کتاب بین سالهای ۶۹۵ - ۷۲۸ ه. ق تالیف ، و اخیرا باهتمام آقای نجیب مایل هروی بزبور طبع آراسته گردیده است . تاریخ کتابت نسخه‌ای که مورد استفاده آقای مایل هروی قرار گرفته اواخر ماه رمضان سال ۷۲۸ هجری قمری است (۳۱) .

چنانکه دانستیم کلمة الله هي العليا در سال ۸۴۵ ه. ق کشته شده است . از اینرو بایستی گفت این رباعی ۱۱۷ سال پیش از کشته شدن کلمة الله هي العليا در کتاب "مناهج الطالبین و مسالك الصادقین" و بدون ذکر شاعر آن قید گردیده است . بر این اساس بطور قطع و یقین این رباعی از دختر فضل نیست .

سراینده این رباعی و زمان سرایش آن نا معلوم است و فقط میتوان گفت شیوای سخن عطار در آن نهفته است (۳۲) .

بایسته سخن آنکه امیر علیشیر نوائی در کتاب "مجالس-النفائس" که زمان تالیف آن ۸۹۶ ه. ق است دو بیت فوق را از دختری دانسته و گفته است :

" و این نیز شعر دختری است : در مطبخ عشق . . . " (۳۳)

و بالاخره آنکه محمد علی تربیت در کتاب "دانشمندان

آذربایجان " ، بدون ذکر مأخذ ، این رباعی را از دختر فضل دانسته است .

در ادامه آنچه گذشت بایستی بگوئیم ، نویسندگان معاصر آنجا که از دختر فضل یاد کرده‌اند ، این رباعی را در بیشترین موارد بنقل از " دانشمندان آذربایجان " ، و در مواردی نیز بنقل از " روضات الجنان " از دختر فضل دانسته‌اند (۳۴) . ولیکن بنا بر آنچه گذشت قول آنان از سندیت خارج و فاقد اعتبار است .

لازم به تذکر است یحیی آرین پور در کتاب " از صبا تا نیما " (۲۵) و دکتر ذبیح الله صفا در کتاب " تاریخ ادبیات در ایران " (۲۶) ، رباعی فوق را به سرمد کاشانی نسبت داده‌اند . و حال آنکه می‌دانیم سرمد کاشانی در سال ۱۰۷۰ یا ۱۰۷۲ کشته شده است (۳۷) و این در حالی است که سه قرن و نیم پیش از کشته شدن سرمد کاشانی در کتاب " مناہج الطالبین و مسالک الصادقین " این رباعی بدون قید نام شاعر ذکر گردیده است (۳۸) .

در کتاب " روضه اطهار " ، تالیف حشری تبریزی که تاریخ نگارش آن ۱۰۱۱ هجری قمری است (۳۹) گوید :

" گویند وی [پیر ترابی] ، دختر پیر فضل‌الله نعیمی (۴۰) را داشته ، و آن دختر ولیه روزگار خود بوده و شعر را نیک می‌گفته و اشعار محققانه از وی شهرت دارد . از آن جمله ترجیعی (۴۱) است که سر بندش این است :

این همه طمطراق کن فیکون شمه‌ای نیست پیش اهل جنون " (۴۲)

هلموت ریتر از چاپ سنگی " روضه اطهار " که در تبریز بسال ۱۳۰۳ صورت گرفته گرفته خبر داده (۴۳) و از صفحه ۷۱ آن چنین نقل نموده است :

" و بعضی گویند که وی [پیر ترابی] دختر میر فضل‌الله نعیمی را داشت و آن دختر ولیه زمان بوده و بر خلاف پدر شعر را نیکو می‌گفته و اشعار محققانه از وی شهرت دارد . از آن جمله ترجیعی است که سر بندش این بیت است ، فرد :

این همه طمطراق ... " (۴۴)

علیرغم آنچه صاحب روضه اطهار در خصوص کلمه‌الله‌هی‌العلیا آورده که اشعار محققانه از وی شهرت دارد ، چنانکه دیدیم خود بیش از يك بیت از اشعار وی را ارائه نداده است و این خود محتملاً می‌تواند بنا بر ایجاز سخن بوده باشد زیرا این کتاب در تمام موارد صورت موجز بخود دارد . از اینرو احتمال آن می‌رود که در آن ایام اشعاری منسوب به دختر فضل زبانزد خاص و عام بوده باشد .

ناگزیر از بیان این مطلب هستیم که شیخ آقا بزرگد تهرانی در " الذریعه " این بیت را از فضل‌الله نعیمی دانسته و گفته است :

" کلمه‌الله‌هی‌العلیا دارای اشعاری عرفانی است . وی این ترجیع بند پدرش را استقبال کرده است که :

این همه طمطراق ... " (۴۵)

همچنین مترجم " آغاز فرقه حروفیه " جناب آقای حشمت مؤید در پاورقی صفحه ۵۲ کتاب مذکور در اشاره به بیت سابق الذکر گوید :

" در دیوان نسیمی ترجیع بندی هست با همین سریند ، ولی
آخر آن جنون است نه فنون . " (۴۶)
با جستجویی که مولف در دو اظهار نظر فوق نمود ، هیچ
شاهدی بر صحت اقوال فوق نیافت . زیرا در دیوان نسیمی (۴۷) و
دیوان نسیمی (۴۸) چنین ترجیع بندی دیده نمی شود .

پانویست های بخش سوم :

- ۱ - محرم نامه ، سید اسحق . آمده در مجموعه رسائل حروفیه ، ص ۲۳
- ۲ - عماد الدین نسیمی (زندگی و آثار ادبی او) ، حمید آراغلی ،
ص ۱۶ - ۱۷
- ۳ - رك : بخش نخست کتاب حاضر ، ص ۲۰ و ۲۱
- ۴ - رك : شرقیات مجموعه سی ، شماره دوم ، استانبول ، ۱۹۵۸ ، ص ۵۲ - ۶۲
(Sharkiyat Macmuasi II, Istanbul, 1958)
بنقل از : تاریخ تبریز تا پایان قرن نهم ، محمد جواد مشکور ، ص ۶۹۳
- ۵ - عماد الدین نسیمی (زندگی و آثار ادبی او) ، ص ۱۶ - ۱۷
- ۶ - پیشین ، ص ۱۷
- ۷ - این کتاب نظر به اینکه مآخذ خود را ذکر ننموده است ، فاقد ارزش
علمی و تحقیقی است .
- ۸ - کتاب محرم نامه ، تالیف سید اسحق استرآبادی است . این کتاب
همراه با چند کتاب دیگر حروفی تحت عنوان : "مجموعه رسائل حروفیه "

بتصحیح کلمان هوارت فرانسوی در سال ۱۹۰۹ در هلند بطبع رسیده است . آنچه که از صفحه ۴۴ کتاب محرم نامه بر می آید ، شروع و آغاز تالیف آن بسال ۸۲۸ هجری قمری بوده ، و در سال ۸۳۱ نیز تالیف آن صورت پایانی بخود نگرفته است .

۹ - کتاب محرم نامه . در کویث استرآبادی نوشته شده است . نقل قولهای آمده از این کتاب تحریر مجدد است و نمی نوشتاری نیست .

۱۰ - محرم نامه ، (مجموعه رسائل حروفیه) ، ص ۲۳

۱۱ - واژه نامه کرکانی ، دکتر صادق کیا ، ص ۱۰

۱۲ - متاسفانه دکتر صادق کیا ، علیرغم دقتی که در ذکر مأخذ خود نموده است ، مأخذ مثنویهایی را که از سید اسحق آورده ذکر ننموده است .

۱۳ - دکتر جواد مشکور ، لقب کلمة الله هی العلیا را قرة العین دانسته است و حال آنکه می دانیم قرة العین در اینجا بمعنای نور چشم است و چنین لقبی از بیت مذکور مستفاد نمی شود .

رک : تاریخ تبریز تا پایان قرن نهم ، دکتر جواد مشکور ، ص ۶۹۸

۱۴ - واژه نامه کرکانی ، ص ۲۸۴ - ۲۸۵

۱۵ - محرم نامه ، (مجموعه رسائل حروفیه) ، ص ۲۲

۱۶ - پیشین ، ص ۲۹

۱۷ - پیشین ، ص ۳۰

۱۸ - آغاز فرقه حروفیه ، هلموت ریتر ، ترجمه : حشمت مؤید ، ص ۵۱

۱۹ - پیشین ، ص ۵۱ - ۵۲

۲۰ - رک : کرسی نامه علی الاعلی ، بنقل از : واژه نامه کرکانی ، ص ۲۹۲

۲۱ - رک : تاریخ ادبی ایران (از سعدی تا جامی) ، ادوارد براون ، ترجمه : علی اصغر حکمت ، ص ۵۶۶ - ۵۶۷

۲۲ - رک : روفاات الجنان و جنات الجنان ، حافظ حسین کربلائی . تصحیح و تعلیق : جعفر سلطان القرائی ، جزء اول ، ص ۴۷۹

۲۳ - حافظ حسین کربلائی بسال ۹۹۷ ه . ق وفات یافته است .

۲۴ - روفاات الجنان ، پیشین ، ص ۴۷۸

۲۵ - پیشین ، ص ۴۷۸ - ۴۷۹

۲۶ - رک : پیشین ، ص ۴۷۸ تا ۴۸۰

۲۷ - پیشین ، ص ۲۸۰

۲۸ - تاریخ تبریز تا پایان قرن نهم ، محمد جواد مشکور ، ص ۶۹۷

۲۹ - روفاات الجنان ، حافظ حسین کربلائی ، ص ۴۷۸

۳۰ - رک : مناهاج الطالبین و مسالك الصادقین ، سید محمد بخاری ،

۳۱ - کاتب نسخه، تاریخ کتابت را چنین آورده: "وقع الخراخ منه و انتهى الى آخره في اواخر شهر الله المبارك رمضان من شهر سنة ثمان و عشرين و سبعمائة" (رك: مناهج الطالبين، ص ۳۴۲)

۳۲ - عطار نیشابوری رباعی‌ای نیز با سبغ و سیاق رباعی فوق دارد: آنجا که کویید:

گر مرد رهی میان خون بایسد رفت از پای فتاده سرنگون باید رفت
تویای براه در نه و هیج میرس خود راه بکوییدت که چون باید رفت

۳۳ - مجالس النفائس، امیر علیشیر نواشی، بسعی و اهتمام: علی اصغر حکمت، ص ۳۵۰

۳۴ - از جمله کتابهای معاصرین که رباعی فوق را بنام دختر فضل به ثبت رسانده‌اند، از کتب ذیل میتوان یاد نمود:

۱ - لغتنامه دهخدا، حرف ح، ذیل (حروفیان)، ص ۴۸۱

۲ - تاریخ تبریز تا پایان قرن نهم، دکتر محمد جواد مشکور، ص ۶۹۷

۳ - کوی سرخاب تبریز و مقبرة الشعراء، دکتر سید ضیاءالدین سجادی ص ۶۳

۴ - واژه نامه گرکانی، دکتر صادق کیا، ص ۲۷

۳۵ - رك: از صبا تا نیما، یحیی آرین پور، ج ۲، ص ۳۶۵

۳۶ - رك: تاریخ ادبیات در ایران، ذبیح‌الله صفا، ج ۵، بخش دوم، ص ۱۲۲۹

۳۷ - ولادت سرمد بر مولف معلوم نگشت. ولیکن می‌دانیم وی در سال

۱۰۴۲ هجری قمری از راه دریا به شهر تنه در هند رفته و سرانجام نیز در عهد اورنگ زیب بفتوای فقیهان به قتل رسیده است (ربیع الثانی سال ۱۰۷۰ و بقولی ۱۰۷۲ ه. ق)

۲۸ - در برخی از کتب، رباعی فوق را با کمی تغییرات و با انتساب آن به سرمد کاشانی، بدین صورت آورده‌اند:

در مسلخ عشق جز نکورا نکشند رویه صفتان زشت خورا نکشند
گر عاشق صادق ز مردن مه‌راس مردار بود هر آنکه او را نکشند

۳۹ - روضه اطهار بسال "روضه" که در شمارش ابجد برابر با ۱۰۱۱ است تالیف گردیده.

۴۰ - در متن مأخذی که در اختیار داشته‌ایم و در پانویشت ۴۲ از آن سخن خواهیم گفت، بجای نعیمی "نعمتی" آمده که بایستی آنرا خطای کاتب نسخه دانست.

ناگفته نماند صاحب "قاموس الاعلام" [ترکی] "نیسز ذیل" فضل حروفی" در پرانتز او را "فضل نعمتی" نوشته، که این می‌تواند خطای مطبعه و یا خطای مأخذ مورد استفاده بوده باشد. (رك: قاموس الاعلام [ترکی]، ج ۵، ص ۳۳۱۴)

همچنین ذبیح‌الله صفا در "تاریخ ادبیات در ایران" نعیمی را به اشتباه "نصیحی" نوشته است: "موسی این فرقه مردی است بنام فضل - الله نصیحی استرآبادی" (رك: تاریخ ادبیات در ایران، ج ۴، ص ۶۱)، و نیز آقای صفا نه تنها نعیمی را "فضل‌الله نصیحی" نوشته، بلکه محمود پسیخانی را متخلص به "نعیمی" نوشته است، یعنی سراسر اشتباه و مخدوش بودن مضامین. ".... آن مذهب نقطوی است که بوسیله مردی بنام محمود پسیخانی گیلانی متخلص به (نعیمی) پدید آمد." (رك: تاریخ ادبیات در ایران، ج ۴، ص ۶۶)

۴۱ - در متن مأخذ مورد استناد "ترجیع" آمده که صحیح آن همان است که آوردیم .

۴۲ - رك : نسخه‌ی خطی "روضه اطهار" موجود در کتابخانه آیه الله نجفی مرعشی در قم (تحت شماره ۵۰۸۲) . آنچه را که نقل نمودیم در پشت برگ ۵۳ این نسخه آمده است . کاتب این نسخه ، تاریخ کتابت آنرا سال ۱۳۰۳ ثبت نموده است .

۴۳ - احتمال آن می‌رود ، چاپ سنگی روضه اطهار که در سال ۱۳۰۳ هجری قمری در تبریز صورت گرفته ، از روی نسخه‌ی خطی سابق الذکر استنساخ شده باشد زیرا تاریخ کتابت نسخه‌ی خطی با تاریخ چاپ سنگی برابری دارد .

۴۴ - رك : آغاز فرقه حروفیه ، ص ۵۲ - ۵۳

۴۵ - رك : الذریعه ، ج ۹ ، بخش ۴ ، پاورقی ص ۱۲۱۷

۴۶ - آغاز فرقه حروفیه ، ص ۵۳

۴۷ - رك : دیوان فارسی فضل الله نعیمی تبریزی و عماد الدین نسیمی ، به اهتمام : پروفسور رستم علی اوف .

۴۸ - رك : پیشین ، و دیوان نسیمی با مقدمه و مقابله و تصحیح : حمید محمد زاده ، چاپ باکو .

بخش چهارم :

" آثار و نوشته‌هایی که در آنها از کلمه الله هی العلیا یاد شده "

آثار و نوشته‌هایی که در آنها از کلمة الله هی العلیا
یاد شده

در این بخش آنچه را که برخی از کتب در خصوص
کلمة الله هی العلیا آورده‌اند، به ترتیب زمان تالیف آورده‌ایم .

۱ - محرم نامه :

قدیمی‌ترین منبعی که از کلمة الله هی العلیا یاد نموده ،
کتابی است موسوم به " محرم نامه " ، تالیف سید اسحق .
این کتاب بنا بر آنچه که از صفحه ۴۴ آن بر می‌آید در سال
۸۲۸ هجری قمری نگارش آن آغاز گردیده ، و در سال ۸۳۱ تالیف آن
صورت پایان بخود نگرفته است .
کتاب محرم نامه برای اولین بار در سال ۱۹۰۹ میلادی ،

مطابق ۱۳۲۷ هجری قمری همراه با تعدادی از دیگر رسائل حروفی تحت عنوان "مجموعه رسائل حروفیه" بتصحیح و اعتنای کلمان هوارت، در شهر لایدن (لَیْدَن) هلند در مطبعه بریل بطبع رسیده است.

در محرم نامه چکیده و موجزی از اندیشه‌های حروفیان آمده (۱) و چنانکه گفتیم این کتاب قدیمی‌ترین منبعی است که از کلمة الله هی العلیا و در مواردی نیز از مقام جانشینی وی یاد نموده است.

برخی از مواضعی را که در این کتاب از کلمة الله هی العلیا یاد شده، در بخش سوم و در خلال مباحث خویش آورده‌ایم، از این‌روی از ذکر مجدد آن در میگذریم (۲).

۲- روضات الجنان و جنات الجنان :

این کتاب تالیف : حافظ حسین کربلائی است، و بنا بر تصریح صاحب "الذریعه" در سال ۹۷۵ هجری قمری تالیف‌گردیده است (رك : الذریعه، ج ۱۱، ص ۲۷۹)

در این کتاب ذیل مزار پیر ترابی، از کلمة الله هی العلیا به تفصیلی بیش از آنچه در دیگر منابع آمده سخن گفته شده است :

"مرقد و مزار آن مستفیض از فیض ترابی، پیر ترابی رحمة الله در نویر در راهی که از بازارچه نویر بجانب سرکوچه دراز و میدان می‌روند، بدست راست مزاری است که مردم آنجا که می‌رسند استمداد همت می‌نمایند. چنین استماع افتداد که وی قصابی بوده، جذبه‌ای بوی رسیده، از خوف و خشیت الهی چندان گریه کرده که بجوار رحمت حق پیوسته، (فی مقعد صدق

عند ملیک مقتدر .)

[در اینجا چند بیتی مثنوی آورده، و در ادامه گوید :

دختر مولانا فضل الله نعیمی حروفی که در زمان جهان‌شاه پادشاه با جمع کثیری از حروفیان کشته‌اند در همان مزار مدفون است و این رباعی شعر اوست، رباعی :

در مطبخ عشق جز نکورا نکشند

لاغر صفتان زشت خورا نکشند

گر عاشق صادقی ز کشتن مگریز

مردار بود هر آنچه او را نکشند

بیان این قضیه و وقوع این واقعه چنین واقع شده که در زمان سلطنت پادشاه مذکور طبقه حروفیه که منسوبند بمولانا فضل الله حروفی متخلص به نعیمی استرآبادی، پیر سید نسیمی شاعر بیضاوی که وی را [فضل الله نعیمی حروفی را] میرزا میرانشاه پسر امیر تیمور کورکان در روز پنجشنبه سادس شهر ذی‌قعدة سنه ست و تسعین و سبعمائه بقتل آورد و قبر وی در الکای النجق نخجوان است در قریه خانقاه که مدفن حضرت شیخ ابونصر النجفی است قدس سره، نشو و نمای تمام یافتند و بزرگ ایشان مولانا یوسف نامی بود و دختر فضل الله نیز عمده آن جماعت بود و این طبقه مشهور به اباحت و تزندق‌اند و در هیچ زمان ظاهر نمی‌توانند شد، احياناً در آن زمان آنچنان شده بود که فی‌الجمله اظهار طریق خود می‌کردند و با پادشاه مذکور نیز گاهی صحبت می‌داشته‌اند و بی آن نبوده که صحبت ایشان را اثری بوده، خصوصاً در نهاد بی بنیاد عوام کالانعام. این معنی گوش زد علمای اسلام و ائمه انام اقوی الله قوائم الملة الزهراء باحکامهم و ارسی دعائم الشریعة

الغراء بوفور اهتمامم گشته در فکر این قضیه افتاده‌اند ، احيانا پادشاه مذکور را ظاهرا بعلماء توجه تامی بوده و اتفاقا عبورش به قریهٔ نیل از اعمال انزاب واقع شده ، مولانا محمد نامی تیلسی از علماء در کمال تقوی آنجا مسکن داشته ، پادشاه میل صحبت وی کرده و بخدمتش مشرف گشته در اثنای صحبت این حدیث را مولانای مذکور بر پادشاه خوانده : " قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : الايمان بضع و سبعون شعبة فأفضلها قول لا اله الا الله و ادناها امانة الاذى عن الطريق و احياء شعبة من الايمان " و بضع از سه باشد تا ده و بعضی گفته‌اند از یکی باشد تا ده ، و بعضی گفته‌اند از سه باشد تا نه ، و فاء " فأفضلها " جواب شرط محذوف است و معنی حدیث والله اعلم راجع با این است که ایمان هفتاد و چند شعبه است و چون آنرا اجزاء و شعبه هست و فاضلتترین اجزای آن ، گفتن لا اله الا الله است و کمترین آن دور کردن چیزی است که رنج رساند چون خار و سنگ و کلوخ و استخوان و نجاست و مانند آن از راه و شرم شاخی است از ایمان ، مولانای مذکور این حدیث را خوانده و معنیش را خاطر نشان (پادشاه نموده) ، پادشاه فرموده که سلاطین با شوکت و عظمت تمام هرگاه عبور ایشان براهی واقع شود و اینها که مذکور شد در راه باشد اگر از اسب بزیر آید و باماطه آنها مشغول گردد در شأن سلطنت قصور و فتور پیدا شود و اگر نکنند بمضمون این حدیث عمل نکرده باشد ، مولانا فرمود که حدیث نسبت بهر شخصی مضمونی دارد ، سلاطین بایست که راه دین را از خار و سنگ و کلوخ و نجاست و زندقه و بدعت و اباحت و کفر پاک کنند ، در این ولا طبقهٔ حروفیه را گویند ظهور کرده‌اند و از ایشان باسلام و اهل آن مضرت و شکست تمام رسیده و می‌رسد و بد نامی آن تا قیام قیامت بر گردن شماست بایست که شما دفع این طایفهٔ مفسد نمایید ، یک مرتبه این معنی گوش زد پادشاه شده تا

آخر علما غلو کرده ، فتواها نوشتند که دفع این طبقه واجب است و اگر پادشاه در این امر اهمال و امهال ورزد دفع او نیز باید کرد و از علمای آن زمان مولانا نجم الدین اسکویی علیه الرحمة که در کمال امانت و دیانت و تقوی و فتوی بود و پادشاه را اعتقاد تمام بوی ، در این ماده ملاحظه تمام داشت که خون جمع کثیری را ریختن آیا چه حال داشته باشد ؟ و مشار الیه حکم بر قتل آن جماعت ننوشته بود و پادشاه نیز بواسطه همین در آن امر اهتمام نمی‌کرد و بسوف و لعل می‌گذراند ، گویند در آن زمان مجذوبی بود و سالها بود که در سرخاب کنج اعتزالی اختیار کرده و هرگز عبورش بشهر نیفتاده و جمیع مردم را به باطن و کرامت ولایت وی اعتقاد تمام ، در خلال این قیل و قال صباحی به تبریز تشریف آورد و منزل مولانا نجم الدین را پیدا کرده خود را به آنجناب رساند در غایت گرمی و حدت و شدت خطاب بوی کرد که حضرت را امشب در واقعه دیدم فرمودند که برو به نجم الدین بگو حکم بر قتل این جماعت کند که اینها مخرب دین‌اند و ویران کننده بنیان اهل یقین ، گویند که مولانا نجم الدین که این را شنید گریه بسیار کرد و حکم بقتل ایشان نمود قریب به پانصد کس را کشتند و سوختند ، گویند بسیار از آنها بواسطه مصاحبت و مصادقت آن طبقه بباد فنا رفتند .

[در اینجا چند بییتی مثنوی آورده ، و در ادامه گوید :]

مخفی نماند که در مادهٔ میر فضل الله نعیمی اکثر اهل حق و حقیقت بر این‌اند که در وی قصوری نبوده و مشار الیه در کمال تعبد و تزهده و نان کس نمی‌خورده ، خود طاقیه دوزی می‌کرده و از آن کسب چیزی حاصل می‌نموده و صرف معاش می‌کرده ، غایتش اینکه معرفت وی را معتقدانش نفهمیده‌اند ، در اباحت و زندقه و الحاد افتاده‌اند ، اعاذنا الله من شرالاشرار بالنبی و آله الاطهار . " (۳)